

فرهنگ فارسی معاصر

دکتر غلامحسین صدری افشار

مؤلف فرهنگ فارسی معاصر

نخستین اصل در فرهنگ‌نویسی «معلوم کردن مخاطبان یا کاربران فرهنگ» است؛ معلوم کردن اینکه چه افرادی با چه سطح سواد و علاقه‌های فرهنگی، شغلی یا اجتماعی قرار است از فرهنگ استفاده کنند، از آن اطلاعات واژگانی به‌دست آورند و فرهنگ تا چه حد باید پاسخگوی نیازشان باشد.

دومین اصل این است که فرهنگ‌نویس «محدوده کار خود را به درستی شناسایی کند» و بکوشد تا حد امکان کارش در آن محدوده کامل باشد و در عین حال از آن محدوده تجاوز نکند؛ مثلاً در تعریف واژه‌ها تنها از کلمه‌هایی بهره‌گیرد که آنها را در فرهنگ معرفی و تعریف می‌کند و نه چیزی بیشتر. یا، اگر قرار است ریشه واژه‌ها، رده‌بندی موجودات، یا شناسنامه دستوری واژه‌ها داده شود، باید این کار در سراسر فرهنگ به یک شیوه رعایت شود.

سومین اصل، «دقت» است. فرهنگ‌نویس باید مراقب باشد تا تعریف او از واژه‌ای موجب مشتبه شدن با واژه دیگر نشود (مثلاً تعریف رُب با مارمالاد، یا تعریف مُرَبَّا با کمپوت متفاوت و موجب شناسایی و در عین حال تمایز آنها باشد).



چهارمین اصل «سادگی و وضوح» است. تعریفها تا حد امکان باید واضح و برای اکثریت کاربران در نخستین وهله قابل فهم باشد؛ بنابراین، تعریف باید شامل آشکارترین و ملموس‌ترین ویژگیهای واژه مورد تعریف باشد، تا هم آن را مشخص و هم از دیگر واژه‌های مشابه متمایز کند. پنجمین اصل «هماهنگی و یکدستی است»، که باید در سراسر فرهنگ رعایت شود. یعنی، شیوه تعریف و بیان در سراسر فرهنگ یکسان باشد (مانند حرکت از کل به جزء، یا از معروف به غیر معروف، ذکر شناسنامه دستوری، شیوه جدا کردن تعریفها و مانند آن)، یا شیوه تعریف واژه‌ها (مانند تعریف پدر و مادر، شمال و جنوب، چنار و نارون، زیبایی و زشتی و مانند آن).

البته، در فرهنگ‌نویسی شیوه‌های گوناگونی وجود دارد، که هر یک دارای مزیتها و در نتیجه هوادارانی است. از آن جمله است: معرفی واژه‌ها از طریق نشان‌دادن کاربرد آن، مانند اسب (جانور اهلی که برای سواری و ترابری به کار می‌رود)؛ یا از طریق معرفی مترادفهای آن، مانند مشروب (نوشیدنی، نوشابه) یا نفی متضاد آن، مانند سرد (آنچه گرم نیست)؛ همچنین، از طریق معرفی گروه، رده یا جایگاه آن، مانند قاشق (از اسباب غذاخوری)، عقاب (از پرندگان شکاری).

رایج‌ترین و شاید قدیمی‌ترین روش، تعریف واژه است، به صورتی که شامل آشکارترین ویژگیهای آن باشد و در عین حال آن را از چیزهای دیگر متمایز کند؛ به اصطلاح، تعریف جامع و مانع هر واژه. اما این روش هم در روزگار ما، به‌ویژه از سوی منطق‌دانان بحث و نقد شده است. جمعی بر این عقیده‌اند که برای بسیاری از واژه‌ها تعریف جامع و مانع وجود ندارد و هر تعریفی، به‌نوعی به همان‌گویی می‌انجامد. حتی تعریفهای علمی هم با اعتراضهایی روبه‌روست؛ مثلاً وقتی در تعریف سگ می‌گوییم: «جانور اهلی گوشتخوار از تیره سگسانان»، می‌گویند که اگر کسی تاکنون سگ ندیده باشد، از کجا بداند جانوری که اکنون می‌بیند، اهلی است، گوشتخوار است و تیره سگسانان کدام است؟ به همین دلیل، ناگزیر تصویر به‌صورت بخش لازم و جدایی‌ناپذیر فرهنگ مطرح شده است و حتی در نشر الکترونیک، صوت و حرکت هم به یاری تعریف شتافته است و در هنگام تعریف مثلاً قناری، آوازش هم پخش می‌شود.

فرهنگ‌نویس، هر روشی که برگزیده باشد، در هر حال، به نوعی صاحب جمع اموال و کارش آماده کردن فهرست دقیقی از موجودی واژگان یک زبان یا حوزه معینی از آن است. از

آنجا که معنی، کاربرد و حتی تلفظ یک واژه در طول زمان ممکن است تغییر کند و البته تغییر می‌کند، فرهنگ زبان به ما کمک می‌کند تا از چگونگی این تغییرها آگاه شویم. شاید به همین دلیل باشد که پس از هر رویداد تاریخی مهم و دوران‌سازی، تألیف فرهنگها رونق می‌گیرد و تعدادی فرهنگ تازه تألیف می‌شود. دوران پس از انقلاب اسلامی را، از این لحاظ، می‌توان پررونق‌ترین عصر فرهنگ‌نویسی فارسی در ایران دانست؛ تعداد فرهنگهای تألیف شده در آن از هر دوره دیگری بیشتر بوده است. در این دوره من و همکارانم از آغازگران فرهنگ‌نویسی بودیم و کار خود را در سال ۱۳۶۰ با یک گروه ۱۲-۱۰ نفری آغاز کردیم. اما این گروه خیلی زود به تحلیل رفت و به سه تن کاهش یافت.

نگارنده، فرهنگ‌نویسی را در سال ۱۳۴۵ در بنیاد فرهنگ ایران با برگه‌نویسی کتابهای علمی قدیم آغاز کرد و در همه سالهای پس از آن دغدغه زبان علمی و فنی فارسی را داشته است؛ در این راه کار و پژوهش کرده و در تدوین و نشر چنین فرهنگهایی در حد توان خود همکاری و یاری کرده است.

خواستن یک چیز است و توانستن چیز دیگر. روزی که به اتفاق همکارانم کار فرهنگ‌نویسی را آغاز کردیم، معلومات من در فرهنگ‌نویسی عبارت بود از مقداری تجربه‌های شخصی و اطلاعات اندکی که از دو-سه زبان و چند فرهنگ فارسی، ترکی، عربی، انگلیسی و فرانسه، که به هنگام مراجعه و به‌طور سرسری، به‌دست آورده بودم. دو همکار دیگر هم که کارشناس زبان انگلیسی از دانشگاههای ایران بودند، هیچ تجربه فرهنگ‌نویسی نداشتند.

ما در آن هنگام متوجه شده بودیم که بسیاری از واژه‌های رایج و متداول فارسی در هیچ فرهنگی نیست و تعریف واژه‌های علمی و فنی هم غالباً غلط، ناقص یا بسیار مبهم است. بنابراین، با نیت پاسخ گفتن به این دو نیاز کار را آغاز کردیم. اما از آنجا که هیچ دستنامه، درسنامه، یا راهنمای علمی در دسترس نبود، هر بار روش کاری تنظیم و براساس آن به‌کار پرداخته می‌شد و چون به بن‌بست برمی‌خوردیم، روز از نو و روزی از نو. در آن زمان تنها دو مقاله درباره فرهنگ‌نویسی به‌زبان فارسی دیده بودم، یکی از شادروان سعید نفیسی در مقدمه فرهنگ فارسی عمید و دیگری از شادروان سلیمان حمیم در لغت‌نامه دهخدا. همچنین برای بررسی تلفظ واژه‌ها،



ماهیت دستوری آنها، ریشه‌شناسی آنها و یافتن منابع معتبر فارسی مربوط به گیاهان و جانوران در هر قدم با مشکل روبه‌رو می‌شدیم و اغلب جز مراجعه مستقیم به اهل فن چاره‌ای وجود نداشت. در برخورد با پرسشهایی، از قبیل فرهنگ برای چه گروهی تدوین شود؟ کدام لایه از زبان را باید به کار برد؟ منبعهای گردآوری واژه‌ها کدامند؟ در مورد تلفظ و معنی واژه‌های بیگانه چه باید کرد؟ تفاوت‌های معنایی و دستوری یک واژه را چگونه باید تفکیک کرد؟ تفاوت مدخل و زیرمدخل چیست؟ باید‌ها و نباید‌ها شامل چه نوع واژه‌هایی باشد؟ در مورد هر واژه چه اطلاعاتی باید داده شود؟ شاهد‌ها را چگونه باید برگزید؟ با سنجیدن اولویتها، و در عین حال امکانات و توانایی‌هایمان، تصمیم گرفته شد، فرهنگی که تألیف می‌شود مربوط به زبان فارسی امروز باشد، یعنی زبانی که نسل دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ به کار می‌برند (بحث مربوط به اوایل دهه ۶۰ است). همچنین زبان معیار یعنی زبان رسمی گفتار و نوشتار که در رسانه‌های گروهی ایران به کار می‌رود، به‌عنوان سبک کار انتخاب شد.

وقتی چنین انتخابی صورت گرفت، دیگر فرهنگ‌های موجود نمی‌توانستند منبع‌های مناسبی برای واژه‌گزینی باشند و ناگزیر به متن‌پژوهی و جستجوهای میدانی روی آوردیم. کاربر فرهنگ هم شخصی با معلومات دبیرستانی در نظر گرفته شد که در جامعه فارسی زبان زندگی می‌کند، روزنامه می‌خواند، به رادیو گوش می‌دهد و فیلم و تلویزیون تماشا می‌کند؛ از این‌رو، کوشیده شد تا آن گروه از واژگانی انتخاب شود که دارای کاربری عام باشد. بنابراین، واژه‌های متعلق به گروه‌های شغلی (مانند نجاری، جوشکاری، داروسازی)، یا گروه‌های اجتماعی (مانند جاهل‌ها یا زندانیان)، همچنین واژه‌های محلی (مانند شیرازی، مشهدی یا اصفهانی) کنار گذاشته شد.

در حین انتخاب واژگان، در آغاز به دام دیگری افتادیم که گفتنی است. چون کتابهای درسی را به‌عنوان یکی از منابع کار خود برگزیده بودیم، این کتابها انبانی از واژه‌های نامربوط و تخصصی بودند، که موجب آشفتگی کار می‌شدند. از سوی دیگر، بعد از مدتی دریافتیم که واژگان فارسی به‌صورت شگفت‌آوری در حال تحول و پوست‌اندازی است و حوزه کاربردی یک واژه در طی مدت کوتاهی تغییر می‌کند. در نتیجه، تعیین اینکه واژه‌ای عامیانه، گفتاری، مستهجن یا رسمی

است، دشوار شده؛ مثلاً ترکیب «گیر دادن»، که تا ۷-۶ سال پیش عبارتی مستهجن بود، اکنون به معنی «پایب شدن» و «مزاحمت ایجاد کردن»، عبارتی عادی شده است. یا ترکیب «تو رگ زدن» که در آغاز اصطلاح معتادان تزریقی بود، اکنون به مفهوم «خوردن چیزی لذیذ» به کار می‌رود.

موضوع تلفظ و معنی واژه‌های بیگانه هم بغرنج است؛ مثلاً واژه طویله را در فرهنگ معین ببینید: ۱. مؤنث طویل، زن دراز بالا؛ ۲. رشته، سمط؛ ۳. رشته گردنبند، طویله لؤلؤ؛ ۴. رسی که پای چارپایان بدان بندند؛ ۵. (فارسی) اصطل، آخور؛ ۶. قطار، طویله خر (قطار خران)؛ یا سیلو (silo) به جای تلفظ متداول silu؛ با واژه‌های فرنگی ابتدا به ساکن کلر یا تراکت.

در این موارد، تنها تلفظ متداول فارسی و معنی رایج آن میان فارسی‌زبانان در نظر گرفته شده است و مثلاً در مورد طویله تلفظ tavile و معنی آن فقط جای نگهداری دامها (مانند گاو، خر و اسب) نوشته شد، که البته تعریف درستش این است: فضای محصور و معمولاً سرپوشیده‌ای برای نگهداری دامها (از قبیل گاو، خر و اسب). اما در مورد ابتدا به ساکن، در آغاز دچار فرنگ‌مابی شدیم و ابتدا به ساکن را رعایت کردیم، اما در ویرایش‌های بعدی به تلفظ رایج فارسی برگشتیم.

در شروع کار، از وارد شدن به ریشه‌شناسی چشم‌پوشی شد، چون نه در خود چنین صلاحیتی سراغ داشتیم و نه صاحب صلاحیتی را برای همکاری یافتیم. حتی این کار متداول را هم که در برابر واژه‌های بنویسیم: عربی، فارسی، ترکی، فرانسه ... نادرست و بی‌فایده دانستیم، چون خالی از دقت علمی بود.

در آغاز، واژه‌هایی را که دارای چندین ماهیت دستوری، تعلق به سلسله موجودات یا ریشه زبانی بود، به صورت مدخل‌های جداگانه آوردیم (مانند «شیر» به صورت سه مدخل و «باز» به صورت شش مدخل).

در مورد جدا کردن مدخل و زیرمدخل با برخی دشواریهای ناشی از تحول زبان روبه‌رو بودیم و هستیم؛ از جمله در مورد کسره اضافه و واو عطف (مانند آب‌میوه و آبلیمو یا شستشو و گفتگو). سرانجام، از تلفظ رایج امروزی پیروی کردیم و این تمایز را بر آن اساس قرار داده‌ایم. مدخل واژه‌ای تعریف شد که در یک وهله و بدون فاصله تلفظ می‌شود (مانند پدر، دست، شسته

رفته، بزین بهادر، شستشو، انشاءالله ... و آنچه را که با پیوستن واژه‌ای به مدخل درست شده است، زیر مدخل قرار می‌گرفت (مانند دست راست، دست داشتن، باد بهاری، بر باد دادن ...).

در مورد انتخاب واژه‌ها، یعنی بایدها، ویژگیهای زیر مورد توجه قرار گرفت:

۱. رواج و تداول؛

۲. ضبط نشدن در فرهنگهای پیشین؛

۳. تعلق آن به مقوله‌های خاص (مانند فلسفه، زیست‌شناسی، ریاضیات، ...)

و در مورد پرهیز از ضبط واژه‌ها، یعنی نبایدها، ویژگیهای ذیل در نظر گرفته شد:

۱. رواج نداشتن و متداول نبودن؛

۲. کاربرد، فقط در میان گروه شغلی یا اجتماعی خاص؛

۳. دشنام؛

۴. داشتن بار تبعیض یا تنفر نژادی، قومی، جنسی و مانند آن.

اما اطلاعاتی که باید درباره هر واژه داده می‌شد، یکی از مهم‌ترین موضوعات درخور

بررسی بود؛ زیرا هم شامل مقوله تعریف و هم موضوعهای فنی فرهنگ‌نویسی می‌شود.

در ویرایش نخست، به جای آوانویسی، اعراب‌گذاری مورد استفاده قرار گرفت، که کاری

غیرعلمی و غیردقیق بود. در ویرایشهای بعدی به آوانویسی توجه بیشتری شد. در آینده تلاش

خواهد شد تا به تأکیدها و لحنها هم در آوانویسی توجه شود.

در دو ویرایش نخست به علامت جمع توجهی نشد و تنها در ویرایش سوم بود که علامت جمع

هر واژه هم ذکر شد.

اگر واژه‌ای در یک موضوع خاص کاربرد داشت، سعی شد مقوله ذکر شود تا معلوم گردد،

این تعریف مربوط به آن مقوله است و نه موارد دیگر؛ مثلاً در مدخل پیوند، شماره‌های ۱ و ۲

معنی عام دارند، شماره ۳ مربوط به کشاورزی (پیوند درخت)، شماره ۴ مربوط به پزشکی (پیوند

کلیه) و شماره ۵ مربوط به شیمی است (پیوند داتیو). سپس در زیرمدخلها اقسام پیوندها تعریف

شده است (از قبیل پیوند اسکنه، پیوند داتیو، پیوند زناشویی، پیوند قلب ...).

یکی از شگفتیهای برخی فرهنگهای فارسی، دادن اطلاعات نامربوط دربارهٔ یک واژه است، از قبیل دستور پختن سمنو، دستور تغذیهٔ قناری، یا بیان ترکیب شیمیایی مولکول آب. اینها اطلاعات دایرة المعارفی است و هیچ ربطی به فرهنگ زبان ندارد. کارکرد فرهنگ تنها این است که به کاربر بگوید: فلان واژه چیست و توصیف باید به گونه‌ای باشد که او به یاری حواس پنجگانه و پردازش ذهنی بتواند آن واژه را دریابد و نه بیش از آن (مانند شکل، بو، رنگ، کاربرد، حالت، تعلق به چیزی یا جایی ...).

در فرهنگهای فارسی معمول است که بیت یا ابیاتی به‌عنوان شاهد برای کاربرد واژه می‌آورند. واقعیت این است که زبان شعر یک چیز است و زبان نوشتار و گفتار چیز دیگر و مثلی است معروف که «در تنگنای قافیه خورشید خر شود». به همین دلیل، در دهه‌های اخیر سعی می‌شود از اثرهای داستان‌نویسان بهره‌گیری شود. ولی، متوجه شدیم که متأسفانه زبان داستان‌نویسان هم، همیشه زبان معیار نیست و گاه از گرایشهای منطقه‌ای و بومی و بلهوسیهای شخصی پیروی می‌کند. به همین دلیل، دست به انتخاب زدیم، و تأکید خود را بیشتر بر واژگان مطبوعات، رسانه‌های صوتی و تصویری و گفتگوی مردم قرار دادیم و طی پنج بار ویرایش اساسی (ویرایش پنجم در دست انتشار است) کوشیدیم از لغزشها، کاستیها، ناهماهنگیها و بغرنجیها بکاهیم و در مواردی که ضرورت دارد، تعریف با تصویر همراه گردد (چون معتقدیم فرهنگ زبان بدون تصویر ناتمام است). به این ترتیب، در شیوهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی تغییراتی به‌وجود آوردیم و آن را به اصول علمی نزدیک‌تر ساختیم، و نه چیزی بیش از این.

هنوز فرهنگ‌نویس فارسی، پس از هزار سال، در آغاز راه خویش است. تعیین نام دقیق فارسی گیاهان و جانوران (علفها، گلها، حشره‌ها، کرماها، پرندگان، ماهیان، خزندگان ...)، فرهنگ تاریخی زبان فارسی، فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی، فرهنگ بسامدهای فارسی، فرهنگ تطبیقی گویشهای ایرانی، فرهنگ زبانزدهای فارسی، فرهنگ ترکیبهای اسمی، وصفی و مصدری و دهها فرهنگ دیگر، هنوز باید تألیف شود تا دست‌مایهٔ تألیف فرهنگی کارآمد برای زبان فارسی باشد.